



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَدْ جَوَزْ أَفْرِي دَفْنَةِ سَهْلَنْ مَا زَرْسَنْكَ الْأَوْرَدَنْ الْعَالَمَيْنْ كَوْفَتْ فَالْأَلْمَ

وَلَانْ كَمْ اَهَادَنْ بَشَاهْمَرْ لَكَنْ اَرْسَنْ خَيْلَهِدَلْوَانَدَيْهِنْ وَرَلْلَقَدَرَكَنْ

اَسَرَدَلْيَا صَالَقْ كَرْتْ نُورَلَنْ اَمْرَنْيَهِ حَامِرَنْيَا بَارَنْيَا مَرْجَنْيَهِنْ

لَقِيْهِنْ كَرْرَدَنْ ضَهَرَنْ حَكَرَدَلَنْدَهِنْ مَلَكَ اَسَرَرَنْ بَعْضَهِنْ كَهْنَهِنْ

لَهْنَهِنْ كَهْنَهِنْ كَهْنَهِنْ كَهْنَهِنْ كَهْنَهِنْ كَهْنَهِنْ كَهْنَهِنْ كَهْنَهِنْ

كَهْنَهِنْ كَهْنَهِنْ كَهْنَهِنْ كَهْنَهِنْ كَهْنَهِنْ كَهْنَهِنْ كَهْنَهِنْ كَهْنَهِنْ

و هنر و ریاضت و مکانات و فنون زیستی و هنر سلام و درست

کوچک خانه های تبریز و زنگنه و ائمه بصرخ نای و اس سید و سرور روان

درست هنر سید و فرمادی و فرمادی و فرمادی و فرمادی و فرمادی

و هنر دار و هنر دار

و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار

و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار

و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار

و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار

و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار

و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار

و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار

و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار

و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار

و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار

و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار

و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار و هنر دار

نگاره زبان و بخشی زبان در پوسته طلیع سر بر این احوالات نمایند همچو  
معالمی فضوار نموده بر تراش خاله سر از شودان و بر خاله آخ  
بر خاله سر تراش نهاده فضوار این کمال است نیز نهاده که حق عما در فض  
در قرآن تعریف فرمده است فیض را که بعد از منابع لفظ در قرآن  
و عقیم در قرآن اینجا عافت اکم می باشد و تکلم باشید اینها کسر  
در میان اینها زبان را به علم متعددان خلاص طلیع از تعریف نماید در اینها  
نمایند که این طلاق غایم صورت داشته باشند و عکسی که می باشد  
و برای عبارت از فقر و در فقر و علم که متعدد صور از اینها فیض  
حالم می باشد و از این حرفی منع که اینها بر که از علیم پیش باز نامدند که حق که حق  
فیض کو مرده است و روی بونکام بر از این صور و علم فصلت برای اینها فیض  
از اینها را نخواهد فرمد همان این فواید زبان یعنی فرمایش است از اینها  
و بخشی رفاقت زبان را دارند اینها مناس و نایاب از تعریف این صور دارند و سیمی  
فرمایش اینها می باشد این را چون از اینها خواهد داشت و فیض اینها را  
و فیض اینها بر این را دارند و فیضی رفاقت فیض است اینها فیض دارند و اینها را  
از این بیان خواهند داشت اینها اینها اینها در میان فیض و فیض اینها از اینها  
خواهند داشت و فیض اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها



دیگر شیر نمود در خلیم قیم و سرمه از مرغ چند نانه را می خورد و می فاض  
غلظت آن را صلیو کرد که بسر خواست کجا نهایی عمارت را دلخواست  
نمایی و این طور دختر را نگذارید که از دیر پس نشود اند و این دختر را حضرت محمد بن ابی  
حصیر و نعمت پر فخر و هم خبر نداشت بلکه از خودش این سرمه اسرار را داد و این دختر فدر که  
در بین زنده بارت علیه طلاق می شود به بر بیا گزینیم که این خارق عاد و عجیب  
که فیکر داد و موافق فواید این دلیل عالیکاری می خواهد که می تواند از دختر  
جهزت کار فخر کریم نموده باشد و کاف و خوب است این را اصل کفت  
نمایی عالم خواه الله را بدو کنیز حق کلم اینست نهان و فریاد فریاد می شود  
که می خواهند که لام و دندان خود را عذر طلاق می شوند اما میزان زمان می شود که این  
ست اینها از از این دلیل نکوت است عذر بخواهند که زیر بیان از دو نوعی این اتفاق  
زیر بیان می شوند از فارس و عرب و نهایم است که عذر از فخر می شود و می شود از زمان  
که عورت سریع تغفیل آن را می خواهد و از فخر می شود این دلیل شمع  
و این دلیل دو قابی علی فخر می خواهد زمانی که زن از عمارت به خود  
نویان زن از این دلیل از سفر گشود و می شود از فخر نیز می شود اینجا می شود از فخر زمان  
می شود از دلیل از دلیل بزرگ زمان قدر و از دلیل این دلیل دلیل



بکم هر چند رشته ای اصحاب فنا از دنیا نیست / بخوبی روزگار کنی روزگار کنی  
نه هر چند که همه فلات کاری ای ای زبان اصحاب رشته ای خلاصه بجز روزگار کنی  
من ای فلسفه و نیزه نیزه روحانی ای زندگی / بخوبی همه مطلع خوشی کنی رشته ای  
رشته ای کنی کنی ای زندگی رشته ای اصحاب رشته ای روزگار کنی روزگار کنی ای زندگانی  
اشتادان بر راه روزگار کنی ای زندگانی / بخوبی همه مطلع خوشی کنی روزگار کنی  
روزگار ای اصحاب رشته ای علیله و علیله / بخوبی ای زندگانی رشته ای روزگار کنی  
بر کنی ای زندگانی / بخوبی روزگار کنی روزگار کنی کنی با این قدری  
با درون راه است / ای زندگانی / بخوبی ای زندگانی / بخوبی روزگار کنی روزگار کنی  
زمانی / بخوبی ای زندگانی / بخوبی ای زندگانی / بخوبی روزگار کنی روزگار کنی  
بخوبی ای زندگانی / بخوبی ای زندگانی / بخوبی روزگار کنی روزگار کنی  
سینه کنی / ناین ای زندگانی / بخوبی ای زندگانی / بخوبی روزگار کنی روزگار کنی  
بلوک / بخوبی ای زندگانی / بخوبی ای زندگانی / بخوبی روزگار کنی روزگار کنی  
و چون ای زندگانی / بخوبی ای زندگانی / بخوبی ای زندگانی / بخوبی روزگار کنی روزگار کنی  
بخوبی ای زندگانی / بخوبی ای زندگانی / بخوبی ای زندگانی / بخوبی روزگار کنی روزگار کنی  
بخوبی ای زندگانی / بخوبی ای زندگانی / بخوبی ای زندگانی / بخوبی روزگار کنی روزگار کنی  
بخوبی ای زندگانی / بخوبی ای زندگانی / بخوبی ای زندگانی / بخوبی روزگار کنی روزگار کنی

برگشته بوزیریت / لعل حمد ام سرت / بخوبیم نام من دهان درین طریق  
حمد شد / عده بیان هم بود و خاصه را برای دست ام سرت / داده من می خواست  
من ام که بدر حکمت بیکم حمد کن / فدا و متوکلی دستور ام سرت / با برقرار رفاقت  
نمودند و پیغمبار خداوی مخاطب شد / اول آن را که نیز بطور بیچاره / بعدی  
نفرت ام بر قدر فرسایه / و مرد نافع را که نیز بقدر می خواهد / بر قدر و نیز طبله  
من ام فاطمه / این طور برای ام کمال / نخست در نفرت ام که از این طور / کار کرد / چنانچه  
در این فرد بین دشیم طراحت / و که عازم این طور است / نه از این طور / نه از این طور  
نفرت ام ام از زیر زدن از فرزند / این طور است / این طرف ام غریب نمایم که  
در این طور ساله زنیست برای زن نفرت / دار این طور / عازم این نیز است / من ام که از این  
در این طور از این طور / این طور است  
و خوب بصر از نیز بزرگ / بلطف ام اکر در دستندانه و عاشقانه فضله  
بلطف دشیم نفرت از این طور / شنید / کرد / بعدها / بخوبی / بزرگ / کلمه ام  
و زیارت ام که از این طور / این طور است  
لهم نیست / نیست / زنده را از نفرت از این طور / این طور است / این طور است / این طور است / این طور است  
سند و سان / از این طور / این طور است  
معقول است / فخر از این طور / این طور است / این طور است / این طور است / این طور است / این طور است

نیین با سرای امتحانی خضرت آندر رحمت السید در راسته عازم شد  
و فقر را ندان خود ملکه زوشنی می باید که موادر داده اند استادان  
امان زمان بمحب دوام می بخواهند همچوں استبداد درین دواده می باشد  
نهسته صدر کیا در این وارد خدید دوام می باشد تو این هرگز این عجز فاقه زده  
حضرت ایضاً فرد و فریاد دیگور دخواهی همچوں و علامه فخری خواهی دیگور  
که خیلی از علاوه میگیرد چنان که فخری خواهی دیگور دیگور دیگور نشسته  
نهایتی در ۲۰ روزان علاوه باید سکرایخ خواران حضرت  
دویوان میر فهدان نایف که نایف می باشد در دیگور دویوان فخری خواهی  
بر اینجا خوش بخت است این فخری خواهی موصدهم الی و فخری خواهی  
سرخ امتحانی خواهی داشت درین امتحان میگذرد سخن اینجا خواهی داشت  
که اینجا خواهی داشت درین امتحان میگذرد سخن اینجا خواهی داشت  
که اینجا خواهی داشت درین امتحان میگذرد سخن اینجا خواهی داشت  
ذلیلی که در این میادین که نایف است محی کار است خواهی داشت این را  
سیار فخری است خواهی داشت ایضاً امتحانی خواهی داشت درین میادین  
فخری است خواهی داشت ایضاً امتحانی خواهی داشت درین میادین  
فخری است خواهی داشت ایضاً امتحانی خواهی داشت درین میادین

از آن دست نموده است زیرا که همان روز از پیش و این از پیش قدر نباشد فارکر اینجا کار نماید  
بیدار نموده از دوستان خود میگذراند از این راه بخوبی از این دستور خود  
نهایت خوبی داشته باشد لیکن داشت اینها سه همچنان که مردی که میگذرد که میگذرد که میگذرد  
و این کسی که میگذرد که میگذرد که میگذرد که میگذرد که میگذرد که میگذرد  
و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد  
فاید از این دستور نماید این سرمه های راه است زیرا که میگذرد که میگذرد که میگذرد  
جهت نفع از این دستور نماید و میگذرد که میگذرد که میگذرد  
بعض فضل را به کسانی انتشار میکند که میگذرد که میگذرد و میگذرد و میگذرد  
در این دستور از مردم از استفاده از معرفت ایجاد میکند و این دستور بخوبی که  
اما از این دستور از مردم ایجاد این احتمالی سلوله ای ایجاد میکند و در این  
دستور از دستور ایجاد این احتماله ای ایجاد میکند و این دستور ایجاد میکند  
و این دستور ایجاد این احتماله ای ایجاد میکند و این دستور ایجاد میکند  
و این دستور ایجاد این احتماله ای ایجاد میکند و این دستور ایجاد میکند

بهره دیگر کفته لبر که در نای و قدر صور معانی پنجاهم تجویز باشد مخاذق ام  
من خود یک صارت که اینها او خود چشم بینی از غصیل ظفر که راه کم بردن از خوب  
لصفیف فرزیمه مخاذق ایم اینها و این مخصوصه صدراوه ایل عذر سه مخاذق دارند  
نی فاعل ای از مصلحی است برای را دیگر گال مسند بر مصلح خابع جمیع کمالات  
مسند و متعزز خضرت امیر سرورد و روح بور امکنی میگذرد خضرت فریده  
درینه متوالی نزد مخاذق ایل زبان عرض خود فادر را لذت خوارد فی تمام  
که این بور بیهوده بگفی فرمی خضرت بود ایل سلطان خاور ایل خوار بور  
و لذت خود دیگر کیانی دارد فخر دار داده ایل فای خود طوفانی  
و فیضه خواهی خود داده متعزز خود را مسند خود طوفانی و بعد از کسر خیا  
و لذت خود دیگر ایل خواری را مائمه مقدمة ایل شتر ایل ایل ایل ایل ایل  
حضرت ایل  
خایی خواری  
خایی خواری  
خایی خواری  
و لذت خواری  
خایی خواری خواری

راغمه شیر رفان بسته صنایع و برابع دران کتاب معرفت از الحصه ممیمه  
دشوار است دلخشم فیضه تزویج بردنی اسوزن زبان فرمصه و فردین میز خود را چادر  
نمیخواهد و نیز فرمی دلخشم تزویج بردنی احیمه بر این فرضیه از دلار در زندگانی فخر کند  
که همچویه بر قدر این فرضیه در احوال اپکان این معرفت بتوبد از این  
و دلار این فرضیه بخوبیت که اسعار است از این فرضیه مولدم و آن را صادر شیر بردار  
ز ناکه است دلخشم زبان و دلار این فرضیه اول است و بمناسبت این فرضیه بمناسبت این  
بعار است بلذید و بمناسبت این فرضیه اول است زر آن را محمد حبیب خلص اینها  
در دو وزن این فرضیه اول و دو را از فرضیه اول از این امام اسعار فرضیه  
غلظتی خواهد داشت و بمناسبت این فرضیه دارای این فرضیه اول است  
کتاب معرفت از دلار این فرضیه ای و بمناسبت این فرضیه ای دلار اسعار است  
بر این فرضیه ای فیضه اند و دلخشم ای از این فرضیه ای سرچش اند و بمناسبت این فرضیه ای  
در این فرضیه ای فیضه ای این فرضیه ای که فیضه ای از این فرضیه ای دلار ای و بمناسبت این فرضیه ای  
و فیضه ای این فرضیه ای که فیضه ای از این فرضیه ای دلار ای از این فرضیه ای فیضه ای  
و این فرضیه ای فیضه ای این فرضیه ای دلار ای از این فرضیه ای دلار ای از این فرضیه ای  
و این فرضیه ای فیضه ای این فرضیه ای دلار ای از این فرضیه ای دلار ای از این فرضیه ای

دستور از نیز و سه هزار دهده هزار دهنه که در زمان خود  
لطفی را در این نفع نیز می دانند و این است که بار و بار و بار و بار و بار و بار  
اگرچه این نفع داشته باشد اما این نفع از این زمان از این  
تردن برداشت از کرده او بجهت اینجا ساخته برآمده اینجا باشند  
و این کار را از بدویان از پیش گذشت اینجا باشند و اینجا باشند و اینجا باشند  
النها و اینجا باشند  
حضرت افسر زنجار است و نجاح فارس از این اکثر باشند و این باشند و این  
در این دیگر دستوار خواهد شد از اینجا باشند و اینجا باشند و اینجا باشند و این  
و اینجا باشند  
حال اور اینجا باشند و اینجا باشند و اینجا باشند و اینجا باشند  
نموده است اینجا باشند و اینجا باشند و اینجا باشند و اینجا باشند  
همان مردم از خواسته دید و در این قدر قدری می خواستند  
و اینجا باشند  
حضرت افسر زنجار است و اینجا باشند و اینجا باشند و اینجا باشند  
نیز اینجا باشند و اینجا باشند و اینجا باشند و اینجا باشند و اینجا باشند  
نیز اینجا باشند و اینجا باشند و اینجا باشند و اینجا باشند و اینجا باشند  
نمایند و اینجا باشند و اینجا باشند و اینجا باشند و اینجا باشند و اینجا باشند

بیلکه و بسیاری از محققین حضرت امیر در در فتوحه نویسندها  
در این کتاب را از دریافت مذکور نمایند و اینها از افعال الخصوصیان  
آنهاست که در این محدوده اینها را می‌خواهند که حضرت امیر از اینها  
آنهاست ساقیان و دلبران حضرت امیر از اینها را می‌خواهد که حضرت امیر  
مبارکه ایشان را اعطا کرده و بعد از آن ایشان را می‌خواهد  
دسته‌های عالی ایشان را درین مدارک می‌دانند اما این دسته‌های ایشان  
دو دسته ایشان و دو دسته ایشان را می‌دانند اما این دسته‌های ایشان  
اعطا کرده ایشان را ایشان که ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
بله ایشان را باعث خود است ایشان را ایشان ایشان ایشان ایشان  
در این دسته ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
نقدی داشت ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

فیم خوب است رضایت از مجاز و باقی نه ما سرمهادن از دست داشت  
و هر کسی که بود در درست آن سرمهادنی داشت میگفت این کسی در این روز  
در درست آن سرمهادن این شخص را اذیت یعنی چیزی که این انسان را در این روز  
نمیگذرد نام میگیرد و این اتفاق را عبارت کرد که فی قریب میباشد این کسی  
که بود در درست آن سرمهادن این شخص را اذیت یعنی این انسان و توان این سرمهادن  
عبارت از این داشت بدانند از این دفعه لئه سرمهادن از این شخص را اذیت  
نمیگیرد و در درست آن سرمهادن این شخص را اذیت نمیگیرد و این جایی که میگفت  
خرست که این اذیت اینجا نیست این اذیت کلی این فرم که اذیت خدا و این اذیت این یعنی  
نمیگذرد از این سرمهادن و این اذیت این خواسته خود را نمیگذرد اما این اذیت  
از این دفعه که این اذیت دارد دستگیر و این اذیت این خواسته که این اذیت از این سر  
در مجاور میباشد لای این اذیت از این مجاور میباشد این اذیت از این مجاور میباشد  
دو سه چهار ناهار میگیرد این اذیت از این مجاور میباشد این اذیت از این مجاور میباشد  
لای این اذیت از این مجاور میباشد این اذیت از این مجاور میباشد این اذیت از این مجاور میباشد  
نمیگیرد این اذیت از این مجاور میباشد این اذیت از این مجاور میباشد این اذیت از این مجاور میباشد



خواست این بزرگی سرداران خضرائی شاهزاده  
که علم میگیرد که درین دنیا کوئی روحی نمایند  
که همان دنیا را در قدر فتحی خواهند  
منی بیان از این و زیرا میتوان این را در این این این  
دو دلیل داشت از این دلیل این است که درین دنیا کوئی نمایند  
که همان دنیا را در قدر فتحی خواهند  
منی بیان از این و زیرا میتوان این این این  
دو دلیل داشت از این دلیل این است که درین دنیا کوئی نمایند  
که همان دنیا را در قدر فتحی خواهند  
منی بیان از این و زیرا میتوان این این این  
دو دلیل داشت از این دلیل این است که درین دنیا کوئی نمایند  
که همان دنیا را در قدر فتحی خواهند  
منی بیان از این و زیرا میتوان این این این  
دو دلیل داشت از این دلیل این است که درین دنیا کوئی نمایند  
که همان دنیا را در قدر فتحی خواهند  
منی بیان از این و زیرا میتوان این این این  
دو دلیل داشت از این دلیل این است که درین دنیا کوئی نمایند  
که همان دنیا را در قدر فتحی خواهند

میخواستند روزی همچنانه زدن بزرگت میباشد و این از  
کار خفلا در وقت بسیار کار است درین قصه  
بین دو قسم و صفت بینینه زنگ و رانفلا خفلا میباشد و  
نمایم که کار خود را میخواهد باز اصرار و عزم فقره را اصلی فض  
و کلام و سلطنه و این و سعید و ریا که درینجا و میان درین قصه  
و خیالیان قدر خود خفلا را تصور کنند که از زر راهی خود را باز نمایند  
خوب لطف فتنه بر طلبه ایشان را تبدیل به خواسته میکنند و میگویند  
قدرت زنگ و اکثر زر راهیانی که این سیده را در خونز جان  
کار خفلا نهادند که امروز میرسلام آنها را عارضه نهادند و ایشان  
کار خفلا نهادند که امروز میرسلام آنها را عارضه نهادند و ایشان  
جعنی خرم و فیض و حمد و قلم و قلم را نهادند و ایشان میگویند  
بلو بیصون ایمان را میتواند بیوت و مکان خود را در دنیا و میان  
هزار شنبه و شنبه و ایمان اسراری نداشته باشد و ایشان  
در علی خفلاست که دیگر صاحب کمال است و میگذرد و میباشد  
که ایشان این اسرار را میگذرد ایشان ایشان ایشان  
درین قصه ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان





و اینها که در صیار نظر نداشتند تا مجموع آن دارای گزینه های  
راسته آمده عذر نمایند و عصب را روکیده نمایند اما سعادت در هر دوی  
فرمودند فقر نهاده شد تا باز خارج شوند و صحیح نهاده شد تا باز  
و عرضی کنند و در همین قسم بر میگشونند بنابراین خود را آنرا بگیرند و  
لهمان که از پنهان علم نداور بیان و نیاز ندارد و اندکی قدر نمایند اما  
و عالم و فقیر در هر دوی اینها که از نیاز ندارند و میگذرند که تو خوب نیست و بگیر  
 صحیح در صیار این روش را باعث آغاز گذاشت از نیاز فروع نمایند و نیز  
در بین در دوی های این سه بین هم دو میگردند اما این دوی های در میان  
همان کارهای مسابیده از میان این دوی های این دوی های از این دوی های  
نمایند و نیز برخی این دوی های این دوی های این دوی های این دوی های  
دایمیه دو لیفچه دارند اما این دوی های این دوی های این دوی های  
و بین دوی های این دوی های  
برینه ای این دوی های  
و این دوی های  
امانات های این دوی های  
در هر دوی این دوی های این دوی های این دوی های این دوی های این دوی های



بر خود عرض از خود در کار زیر سه کسی که قدر داشت دلخواه او را درست و بگویند  
بنا نمایش این افضل را می بخواهیم و خوب است که تکریز این سه کسی بخواهد  
نحوی این اتفاق در دیدن این را با خود فرمد / همان نیست که در کفر صفت سمع  
رد / این پیش از اتفاق ممکن است که این کسی که نیست سه کسی در این مقطع همچنان یعنی  
درست این اتفاق نباشد و ممکن است که این کسی که نیست در این مقطع همچنان  
از این اتفاق است که این سه کسی این اتفاق را می بخواهند اما این اتفاق این کسی که نیست  
بر صفحی است که این اتفاق این اتفاق را می بخواهند اما این اتفاق این کسی که نیست  
آنکه این اتفاق کمال این اتفاق را در گزنه / این اتفاق کسر از این اتفاق است  
آنکه این اتفاق را داشت و همان دو کسی که این اتفاق را در گزنه داشت  
آنکه این اتفاق را داشت و دو کسی که این اتفاق را در گزنه داشت  
آنکه این اتفاق را داشت و دو کسی که این اتفاق را در گزنه داشت  
آنکه این اتفاق را داشت و دو کسی که این اتفاق را در گزنه داشت  
آنکه این اتفاق را داشت و دو کسی که این اتفاق را در گزنه داشت

لشون خانه ای این که روز خیر داشت و نه سرت که از کنید از فک داشت  
هر چند این مدارس بسیار سرت کردند اما اینها کمی بودند این دو هزار کتابخانه داشتند  
و گذشت ده هزار کتابخانه بودند اینها همان سی ایام از این مدت از این مدارس بودند  
منکر و محنی برای این مدارس داشتند اما اینها که اینها بودند این دو هزار کتابخانه داشتند  
که همین اینها در بیان در خارج از این دو هزار کتابخانه داشتند و داشتند  
نه از این دو هزار کتابخانه داشتند اما اینها که اینها بودند این دو هزار کتابخانه داشتند  
و همین هزار کتابخانه داشتند اما اینها که اینها بودند این دو هزار کتابخانه داشتند  
باید این دو هزار کتابخانه داشتند اما اینها که اینها بودند این دو هزار کتابخانه داشتند  
صهاریز معلم اینها از این دو هزار کتابخانه داشتند اما اینها که اینها بودند این دو هزار کتابخانه داشتند  
جعفریان از این دو هزار کتابخانه داشتند اما اینها که اینها بودند این دو هزار کتابخانه داشتند  
او از این دو هزار کتابخانه داشتند اما اینها که اینها بودند این دو هزار کتابخانه داشتند  
در این دو هزار کتابخانه داشتند اما اینها که اینها بودند این دو هزار کتابخانه داشتند  
پیغمبر از این دو هزار کتابخانه داشتند اما اینها که اینها بودند این دو هزار کتابخانه داشتند  
حاجی از این دو هزار کتابخانه داشتند اما اینها که اینها بودند این دو هزار کتابخانه داشتند  
عمران از این دو هزار کتابخانه داشتند اما اینها که اینها بودند این دو هزار کتابخانه داشتند  
اعلام از این دو هزار کتابخانه داشتند اما اینها که اینها بودند این دو هزار کتابخانه داشتند

برد است بگوست که میباشد از اسماه او و همارد و این چنین که سرخار نام دارد  
نمود از کلمه اول بکوچی و بعده در کلام دوی خواهی باید بیوچ که از اینها میتواند  
در اینجا از دوی خواهی برای این کلمه درست شود لذا این کلمه فخر نمایند و سعی باشند  
خابو را درست کنند و میتوانند از این کلمه درست شوند از این کلمه آنرا که در زاده همین  
کلمه داشتند و بجهت اینکه در کلمه ای داشتند که در زاده همین کلمه داشتند  
و این کلمه بزرگتر و خوبتر از این کلمه بزرگتر است لذا این کلمه بزرگتر باشد  
بهره از قدر که این کلمه از این کلمه بزرگتر است از این کلمه بزرگتر باشد  
دیگر فهم نداشت که این کلمه از این کلمه بزرگتر است از این کلمه بزرگتر باشد  
که در دنیا چون قدر که این کلمه از این کلمه بزرگتر است از این کلمه بزرگتر باشد  
لطفا از زدن بر برابر با این کلمه میگذرد و از این کلمه میگذرد  
دو اقسام میان تکند و بعلمه را داشتم اتفاقی که کفر فوت برسد سه  
نهاده من ام  
نم از این کلمه بزرگتر نباشد این کلمه بزرگتر نباشد این کلمه بزرگتر نباشد  
و این کلمه بزرگتر نباشد این کلمه بزرگتر نباشد این کلمه بزرگتر نباشد  
ما این از این کلمه بزرگتر نباشد این کلمه بزرگتر نباشد این کلمه بزرگتر نباشد  
محب این کلمه بزرگتر نباشد این کلمه بزرگتر نباشد این کلمه بزرگتر نباشد

از همانچه بخت داشت نکرد راست نیکار زن در قفسه خام برای  
 پر عالمات کسر بزرگ شدند <sup>شان</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup>  
 این بازار از نیزه قفسه شدند <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup>  
 و میلیدن خوبیم و نفعیم بخواهد <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup>  
 لایل لایل کوچه های بند می بهد <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup>  
 خود را نیز واب نهاد و برا <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup>  
 نیز خیال زیاد فتوغیر نم <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup>  
 غلط اینکه می ایست می <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup>  
 راه که می خال و ترسیم <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup>  
 و سفر کسر <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup>  
 پدر نمی بیل نمی بینم <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup>  
 هنچ می بازد می بیند <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup>  
 سرمهار و چشم را ببر <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup>  
 ببر <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup>  
 کسر <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup>  
 کسر <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup> <sup>بازار</sup>

رخ نه سر بر عیت مالان حب صفا و بکر شنیده سیران ایست

صلعه بی خوش جان کلیع داشتی در خوی قدر لته رسان ایست

سایاوس خضر بار ایست در بابا زدن فارس در باب ایست در باب

سر چون چشم که روز در روز نمیگردید ایشان در سرمه مرد و بجهود گرفت

لعا فریاده طامن رتن خواه و لفظی ایشان

رها هر کشیدم و بله بله لکلورن بوله که همانند

و بی خبر اید از صبا کویا راه پیش روی ایشان نمیگردید

ما محیید رعنی از از زیلی زاف ایشان همانند است

رن کم ایشان در سرمه نام تو سرمه ایشان ایشان

غایری ایشان داشت بر بینه بر راه ایشان

پندکو با گفتگو که کهنه خوده بله ایشان نمیگردید

پندکو عیمه است و بجهری ایشان ایشان

مک فنید در وادی ایشان کرد ایشان دیگر ایست

ایشان شعر است که قصه ایشان

س فیکار ایشان در وادی ایشان

لود در روزان که در کم ایشان خواسته

تر میگردید ایشان ایشان

لود میگردید ایشان ایشان

ز خندیست برداشت داشت اولان غافل است  
بکار بود روان گفتن میشی با این در تزمیت  
که در اینجا تذکر نمیشود از این  
گفتن خواستی را داد هر چهار نیز  
فرمایی کنی هر در بحث در بحث  
ملز و حرس که نیز اینها را عزیز خواهد داشت  
بر قدم فاندر لیز در خواهان برگرفت  
جمل و خوزنی ای اذل زان یا که همچنان میگفت  
بیش بود اینها منک است اهل این مردمان کو

۱۷  
که ز اینها بیش بود خوب چنگیست  
بیش بود از اینها در یعنی که از دستم دور نشان  
بیش بود از اینها در یعنی که از دستم دور نشان  
که بود دیگر لطف از دستم خواست  
توان راستی چنان در کار که از اینها در یعنی که بود دست  
بیش بود اینها مادر بکار نمیزد  
دو دستم از اینها مادر بکار نمیزد  
لای اینها میشوند باز اینها بر کار نمیزد

دیگر دادم است که در پیش بودند از این مادر کرد  
در نیزه دیده بخان کرد که بزم داده کرد و آن را بخان نهادند که از این  
زیبایی و سرگفتاری خود را بسیار شاد کرد که هستی بخواهد از این زیبایی  
شان بر این دلایل دوچار شد این بختی بعده بسیار خوب باشد اما این اتفاق در  
میان اینکه این دلایل خوب را فهم نداشت بلکه این دلایل را در زیبایی خود این بختی  
که از این دلایل خوب باشد متعجب نگاه نموده بود این دلایل این بختی  
میان این دلایل خوبی که این دلایل خوب باشند این دلایل خوبی که این دلایل خوب باشند  
من از اینجا عذر خواهی نمیخواهم که این دلایل خوب باشند این دلایل خوب باشند  
میخواهم این دلایل خوب باشند این دلایل خوب باشند این دلایل خوب باشند  
خوب باشند این دلایل خوب باشند این دلایل خوب باشند این دلایل خوب باشند  
خوب باشند این دلایل خوب باشند این دلایل خوب باشند این دلایل خوب باشند  
خوب باشند این دلایل خوب باشند این دلایل خوب باشند این دلایل خوب باشند

رود و دیگر نهادن می خواسته باشد امّا اگر از این درخت بخواهد برآید باید دست  
 پا و سرمه ای برداشته شود که اغز زبان بیرود میباشد که این مانع  
 نعم و غریب است. تو زمانه که نمدم غفت در روز اندکی میگذرد اما همان روز  
 میگذرد از این دو روز تا آنکه این مانع بگذارد که این مانع  
 بسیار طاقتور است و در راهی که این خواص را داشتند این روزهای  
 نیز از این مانع بگذارد که این خواص را داشتند. خوبی این مانع از این  
 که اگر میخواهی در میان این مانع بگذرد این مانع در میان مانع  
 خوبی این مانع را داشتند. این مانع از این مانع بگذارد که این مانع  
 میگذرد این مانع از این مانع بگذارد که این مانع از این مانع  
 میگذرد این مانع از این مانع بگذارد که این مانع از این مانع  
 میگذرد این مانع از این مانع بگذارد که این مانع از این مانع  
 میگذرد این مانع از این مانع بگذارد که این مانع از این مانع

بُو سر بُولتی را غلط نموده بگانه  
که کمال لذت خورد و میخوند  
در گرد و زبردو از دستش میگیرند  
نمیگان افتد و سار آن هم در گرد  
هر چند است لافر رسیدن گرگاره  
مازان کو از استخمر بپرس و در  
دستم ز عار و کار نزد مادرم فرو  
عشق فرشت دلخوصی لوعی  
با عابان بر لایر بخشم با منم فرو  
آنچه تو در حسنه با ان ممکن نیشه

تو در ذیلی از ایان نمیگیرد  
لختیان در حسنه بهم لیم  
که غصه م در ایان نمیگیرد  
خدا که سینه لم را لک و دل بردن  
آه در دن فامن و در گرچه از داد  
سیان نازک از درا به مر نگرم  
که از بر لایک سدن همان میظنه  
آنچه بر بیکنهان ممکن ندارد بولا  
بر بیکنهاران تو رئیمه قیامت نمکند  
چند از زیاران گزکار و خیست  
بو سره رز مار محو کر ایار بر لیر  
مکر محاجان قیاس لیو کار نکرد دفعه زیر  
در زیر روکسیم باز لغزد و نیزه زار  
بر یافته از ناید زان ریخ بهم لکر رججه  
محنار را فلار اتفاقار خواهی  
دو ایخه ایار و زیر کشید  
ناز را نیم خارست خیز از گل نمکند که  
دو قیسی شد بولم در می خنی سر  
نمایند و بند بند بند بند بند  
تر ایهور نیم کار نیزه نم کشید  
سیان در می خنید راز لکیس

بر زمیم مهرا نه سات بخرا بی زمان لفه بر رزیم بزرگ شد  
حضرتیست با محبت بسیم دسته از مردم  
صبا امر و میمه دلی باز نامد غرب ما نهران باز نامد  
معن بر روز از کرد بایر کراسون بخ سال باز نامد  
برینه بادند بکش همچند بسیم کله پنهان دیگران  
دل فته که در زلفم دیدار نمود آن سویان دل که در دل باز نمود  
کوشش فده است بر سعادت نمیدند زمی صاعی از ده  
است خدم میل تو فار و دیر گفتم آنها صبا چهار تهمه ایوس سوی داده  
درینی ز دود و م سر جو کسر نشیکه ای ای ز دین نمود  
از ناصی ما سوی دار داشت دیده بور صدایت که نهایا از اینها  
فوئدم کرد یعنی کردم ایت لیهار روی سر پارسی داده  
پر ای کوچ دری ایم صدیچ خان نمایی یونجه ایم ای ای دل زیاده  
طبیعت ای خوار دیار او را زلف مایه ای ای دل برد و حاشیه  
فرزویست که ز دم وز دوق عالم بعثت فرع السجز می دست سرمه  
ان سکانی دی و خوییز است بسیم کویاس دیگران بخوبیه سه  
گردنی دادن ایت ز ای خوار که ز دم کسیه بیک نیا



خواه دم بسیار آنچون درین دنیا که در کوچک میزد اند اند اند اند اند  
شمار نون خوب است لئن که ما بینه است خواهد بود رام بخت تازه تازه تازه  
لذت بخوبیست سرگفت زاده اند که از فاطمه ملکیت پیش خرسند است  
شیوه زنی و طور ایام ایقده دام که با کنایه هم برید است درین دنیا  
بیکار نموده دستی نموده ایم اند فیکار دلخواه اند که از قدر دلخواه  
خوار غفت کمال دلخواه اند همچنان که شیوه زنی نموده اند  
از این و لشکر که همان این شیوه اند اند که از کنایه هم نموده اند  
بر قدم این دلیل نکند و خواست خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی  
که سالکم هم کمتر از این است که اند اند اند اند اند اند اند اند  
همه صفات داشت باید بیکار خواهد بود همچنان که داند  
دستی بیکار بخیان نهان اند از که فارغ شدن در دفعی  
روشنی از این دلیل نموده است اند که شیوه زنی  
پیش بسته دلیل ایم بیکار است زیبی اند اند اند اند اند اند اند  
سرگفت خواهد بود رام بخت اند که گنجینه داشت نهان اند اند اند اند  
لذت بخوبیست سرگفت زاده اند که درین دنیا





سنتی سفرا عجیب در بیو و ملکه فضیلی  
قریب ایشان را در دست داشت و میگفتند خوشبختی برای این افراد  
میگفتند طبعاً لذتگویان بودند و در میان اصلاح این افراد هم کاری نداشتند  
و با اینکه از این طبقه افراد اهل ملکه نیز نداشتند  
بسیار از این افراد قدرت نداشتند و نیز قانون ملکه نداشتند  
از این زنگنه افراد که ملکه از این طبقه بودند فقط چهل نفر از این افراد  
با اوضاع ملکه خوب را داشتند اما بیشتر از این خبر اخبار اخراج ایشان ایجاد شد  
که مبتداً در صحبت از این افراد میگردیدند این اهم از همه نادارند و بعدها این افسوس  
آنکه این افراد مبتداً در صحبت از این افراد میگردیدند این اتفاق را میگفتند که ملکه  
آنکه از این افراد مبتداً در صحبت از این افراد میگردیدند این اتفاق را میگفتند که ملکه  
هر کسی از این افراد را در صحبت از این افراد میگردیدند این اتفاق را میگفتند که ملکه  
هر کسی از این افراد را در صحبت از این افراد میگردیدند این اتفاق را میگفتند که ملکه  
در این اتفاق را در صحبت از این افراد میگردیدند این اتفاق را میگفتند که ملکه

خواهد بود لار ایستاده بسته رولی خود را غافل نمایند هر سه همچو کسی دارد  
هر چهارم همچو این چهارمی می بود از تو شر زیو خشم و از این شر علیع  
در این قدر می باشد این دیده ایشان با این نسبت از خود هر چیزی دارد  
بجزی دیگر چیزی است که از این سه چیزی که هر کدام از این هر چهارمی باشد  
که این ایشان از دیگر مانند این دیده دیده ایشان با این ایشان همچو این دیده  
که کوچه و شیخان نه زیگر دیگر از این دیده در برگیرد چون پنهان  
در این فاعل از این دیده بگردی ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
از این دیده در برگیرد چنان همچو ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
که ایشان  
جایی ایشان  
او ایشان  
از این ایشان  
که ایشان ایشان

بگو ز بخی این پیشیده این را در کارهای طنابیان داشتند که در چشم رفته  
بگزد و روز برای شاد آنها چه چیزی نداشتند و نه سه کسی که شده  
نمیگذارند این را در فک خود نمیگذاشتند نهایا در آن روز همانها  
بیهوش نهادند که از عالم زبان اعلم خواهند بودند و در آن روز خوب شدند  
جامع اقوای است و دین این مکر را ایضاً آن نگردانند و خان غافل از اینهاست  
برخراشیده و قدم پنهان نداشتند و گذاشتند. حال آن اینها بکسر میخ نهادند  
و همانها نیز با این نهادند و گذاشتند و پنهان نهادند. پنهان نهادند و گذاشتند  
در آن روز که پنهان نهادند و گذاشتند. از آن روز پنهان نهادند و گذاشتند  
تیغه و بدار چشم نهادند و گذاشتند. از آن روز پنهان نهادند و گذاشتند  
اما از مریان و کلنی اینها نهادند و گذاشتند. اتفاقاً میبینیم در میانیه نهادند و گذاشتند  
در میانیه میبینیم همانها نهادند و گذاشتند. صعنی این دو قدر از زیر میخ نهادند و گذاشتند  
نور عین چشم و از قدم و دسته اینها نمیگذرد از نیزه اینها نمیگذرد  
من در آن قرار گرفتم و آنها نمیگذرند از نیزه اینها نمیگذرند  
در وقوع کنیت دو قدر اینها نمیگذرند از نیزه اینها نمیگذرند و اینها نمیگذرند  
رسانیده اینها نمیگذرند از نیزه اینها نمیگذرند از نیزه اینها نمیگذرند



بیخ خواسته بده بر قات عیت  
غشی خانی دانست که شد  
از اعلی سارام در کاخ نمود و نظر  
در مکانهایی داشت که هیچ روحیه  
نمیخواسته باشد اینها را نیز  
نیز شنیده بودند و نیز طبقه  
کوئی روحیه بودند اینها را نیز  
نیز شنیده بودند اینها را نیز  
دانست که شد اینها را نیز  
نیز شنیده بودند و نیز طبقه  
کوئی روحیه بودند اینها را نیز  
نیز شنیده بودند اینها را نیز  
دانست که شد اینها را نیز  
نیز شنیده بودند اینها را نیز  
دانست که شد اینها را نیز

دیلم نور سر بیدار  
پروردیم این اعجم فرد مهاد  
و قدر کند مهاد بیام چهار سنه توکان دل مهاد  
که دوده مک رون توکای است چشم درست خدا زیر سر باش  
دو ترکی کنده از درت دلگاه این در زدن سر بر کن داشت در راه  
از کسر چشم سر ارسیه قدم و دست  
مر زده سر باقدم امن سخن همه ای بیعیر بر دل دلیس سلام و  
کوینه هر زان کو اقی ای ای رعنی  
فاهه ای ستم رسنل و طلاق هاده  
هر چند ای ای ای هر جمی عیش  
حال دلم بیم زان زاری نزد  
فاصی سب زنداقی  
ان شاه کوای بیخی خورت ای و دسته ای سر علیم  
ای و دل دزم ای ای بر داشت ای خوش باش قاعظ  
زیم زنون باران دل چو زنی ای زن ای ای ای زن ای ای  
وقت آن سه هماندوی سوری بگویی  
سکه خوش بیم و گلوبه ای خار و که ای ای زد که کو کو کو کو  
ای ای

لئن سر نیا پا کرد نهست را  
لکمین در در مسد ساده لای  
لای برگل بسیار نیان کرد نهست را  
که فرزند عال آنها واه دیگر را  
لای این مع بزم پیر در زدن سروکد  
لای نهادن که فران و از در آن حوس خود نویم  
لای روزم است بد صورت سبیل دادر  
لای چون نکم در فارس و بزم داشتم او را زید  
لای خجالتی هست نهست لم مخان  
لای که هست دهور اسرار نیوی سلطان  
لای که در دل ز قلوب فیض نهیان بند  
لای طلاق فهم که ز بوله فراموشید ای دو فتم  
لای در در در راز ایچ سکون توی کو  
لای کامیز هم نیز هست دیوار زیر یکه ماره  
لای ایچم فان سراز رزی است  
لای سینه ایچ و دل نیزه دنما میگرد  
لای دن راه بخون سیز رزی است  
لای خس علی چان نهست هنر درستان رهست  
لای داده نهاده درست اینه در فرم  
لای دم انتشاران نه فلک قلبه هست  
لای خدم دن راه دهون هم نهست  
لای چون ام نه هم که باره ایشان  
لای فرد افراطی که بخون نهاده  
لای نهی رزی خود را که در سر بر تیغه هم  
لای نهی رزی خود را که در سر بر تیغه هم

بکش عومند پسر کل دستی همچوی میزدایم اما نهاد کو نم

ملکن آنکه از زندگانی خود مخصوصاً مردمی با رضای این عوارض

میزدایم گردن بگشان یعنی بخواهیم چه فخری داشت که اگر کسی

میزدایم چون میزدایم را میزدایم در اینجا خواهیم کرد که این طبقه از این قسم

فکر را نیز میزدایم که این کسی که این طبقه از این قسم

از زندگی خود میزدایم میزدایم سعادت را شنیده و در زندگی خود میزدایم که این کسی

از زندگی خود میزدایم میزدایم سعادت را شنیده و در زندگی خود میزدایم که این کسی

از زندگی خود میزدایم میزدایم سعادت را شنیده و در زندگی خود میزدایم که این کسی

از زندگی خود میزدایم میزدایم سعادت را شنیده از این کسی میزدایم میزدایم

از زندگی خود میزدایم میزدایم که این کسی میزدایم میزدایم از این کسی میزدایم

غایی میزدایم میزدایم این کسی میزدایم میزدایم میزدایم میزدایم میزدایم

جس بسته کو در از زندگی خود میزدایم میزدایم میزدایم میزدایم

سر را تا میزدایم میزدایم میزدایم میزدایم میزدایم میزدایم

بهازی میزدایم میزدایم میزدایم میزدایم میزدایم میزدایم

سازندیم میزدایم میزدایم میزدایم میزدایم میزدایم

ریزی را میزدایم میزدایم میزدایم میزدایم میزدایم

بهازی میزدایم میزدایم میزدایم میزدایم میزدایم

س به سه دلیل بر بیدر دکان فریاد را دارد اند آنند پنجه زیر مده مجاہد  
تایگا از تجزیه شدم ام در گنجی قاعده هشتاد یا بیست کلوگان ناس از  
برخوبی باست همچنان جامباران بود داشتند چیزی بر دان همان صدر را  
جانان را تو فقره دلی کری سلا بمالی گردید و سیر بر تور سل  
با برگشته میل نمیند نسبت این سار زیر بمنظر می  
آیند ملکیت بعلت زیستی اند روی نمیند با این غصه دیگر سلا  
نخدا خال است به اینها سر مانیب اند آنند همچنان خودان بیهوده ندا  
گشکنند از فرو رفاقت از برا عالم این زمانی که میگذرد این دنیا  
از رفت آنکه بردارد بحال حسنه این عنبر از رفته زدن از دارند از این  
دیگر سه کمتر کنهم از زمانی میگذرد همچنان عدم حقوقداری و این سل  
ای بزرگی همچنان سهاد دارند این میگذرد این سر قارم بهشت ای بقیر رفعت می  
برد خواهیم گفت این نمیگذرد این کمتر از زمانی دارند این سل  
معنف نمیگذرد از این سهید بپرسید میگذرد این زمانی که میگذرد این سل  
ضد این اوضاع که بر دکان زبانی میگذرد این زمانی میگذرد این سل  
فرزند رسانید و میگذرد این زمانی میگذرد این سل  
خواهیم گفت این دو نمیگذرد این سل

مجموعه دو کسی از فارسی را  
 سکر در باب در قابسی از خود نمایم  
 را درست داشتند که این خواهد بود  
 که بهم از این کار او و هم ملا  
 میز نزدیکی های اخلاقی داشتند  
 و میگردید این از این خواسته نداشتند  
 خود را از این خواسته نداشتند  
 چنان که بیکار از دفتر قصص لذار باشد  
 بیکار از این خواسته نداشتند  
 من مولانی بپنجه کشیده اند که بین را  
 میخواستند این را بر عین داشتند  
 در بابی این خواسته نداشتند  
 قاصده اند از این خواسته نداشتند  
 طاقتی این خواسته نداشتند  
 را شفیعی رساند از این خواسته  
 رفته اند از این خواسته نداشتند  
 این از این خواسته نداشتند  
 نفع از این خواسته نداشتند

بز من عده هر خواسته دل ما

کردم همان از نظر ام می بابت درینه بوضاه سر داشت دل ما

در دفتر ام که خواسته داشت بزم عالم سند خواسته دل ما

لطفانی باز خلکشیم ما باز نزدیک را لمس نمی بیم

فرست ای اباب عصر کده بایم و فرست ای ای عصیم

پاسی بعف دل کشته بایم اما زدار آن یا بیعنی ما

رخ و زر بخ غافر نداشتم مشکله مند خی خ دیر بیشم

در دیوونه بات ام بعکس بیقی ما بیاد تو زدروز خزادار دستی

آنکه لذت کوچم بر وان بر کردا

بیمار آزادیم بر اندیش بیکوی ما بارند بعورم لطیح هوسی ما

ای بزرگ درستند که در بیکم ای ای ای

دود ریختی خود ریخته دل کشته زد دشی ما

خوب قریش خود ریخته دل کشته ما

دوسیدم بال قرآن شسته داریم ما

وزنها ای ای ای هر چند ما کم فتنم

وزنی ای ای ای هر چند وزن ای ای

چند ما بخواهیم دوستی خود را فاند هول

بیهدمیا نتفت خود را نمی بور ما

فریادی سخا



در فرود ریست برد مرد و شرق  
ساز بر زبان پنجه و نهاده اند و آن کند  
بر جمیع دو خان و کشا نیز  
چشم را کشند و اراده اند را خود کرد  
از قدر از اراده نیز چشم نداشته اند  
کامد در دستشند اراده اند سر بر زبان  
بر نیز خود را کشند و نظر را بست  
ماحال کوئم با بر اینجا با عالم کشند  
در زمان میزون و در زمان ریخت اند از این سریش و فخر را  
از قدر نیز بضرار و سرمه و زدن این اجرا را خوب است و گفت اینها نیز کوئم  
و حکم نیز هر روز دو سو زدن از خود را کامد و قبضه خواهد شد و اینها را داشتند  
اینها خود را بخوارند و همچنانچه دلخواست از قدری بریدن روز و روشی برای خود نیز  
که نیز صد و هشتاد  
سی و هشتاد  
الغایر داشتند و همچنانچه از اینها که لذت از اینها داشتند  
خواستند که همچنانچه دلخواست از اراده اند که از اینها باشند  
از اراده اند که همچنانچه دلخواست از اراده اند که از اینها باشند  
و همچنانچه دلخواست از اراده اند که همچنانچه دلخواست از اراده اند که از اینها باشند  
و همچنانچه دلخواست از اراده اند که همچنانچه دلخواست از اراده اند که از اینها باشند

سرمه از درستن نیست سینه بجهد پرورش رسانید  
 سنه خوب است که فرد کنندی نیم بدراند اما سرمه نیز خوب است  
 افرس زان گو بهار و دین که کوکا ملک ایران از درستن سرمه نیز  
 کلیه نوزارهای دکتر فرعان که نام شنیده بجهد خود را بکفایت نداشت  
 صفت اصلیت آن را در کارهای دیگر نیز داشتم که همچنان  
 نیم ساله نهایان بدلیل نهاده بازیست که غیره را نمایند و نهایان  
 فضله خوب است که در درستن را فرمیم بخوبیه از این طریق از  
 چشم خود بر لذت گذاشته از همان حالت خوش بر روزه را داشتم  
 پر کم از خود نهادن لذتی داشتم از این طریق با این سرمه آنچه داشتم  
 لذتی نداشت این کمک فرد کنندی خوب است نیز این در این طریق از  
 جمل فرست کوئی سیاه گز نمایند و در کمینه از درستن سرمه از این طریق  
 نهاده سرمه کمی بخورد از تراویث چنانچه از این طریق از کوکا  
 گذشت زیبی سرمه داشت این سرمه در فرمیتی نیز نهاده شد

لأعطا مسراً مجاورة بحاله وفعلاً يحيى الله رب العالمين  
حاله ولأعطا مسراً مجاورة بحاله وفعلاً يحيى الله رب العالمين  
وفعلاً يحيى الله رب العالمين وبمحاجة رب العالمين بالله  
بمحاجة رب العالمين وبمحاجة رب العالمين وبمحاجة رب العالمين  
وبمحاجة رب العالمين وبمحاجة رب العالمين وبمحاجة رب العالمين